

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد وآل محمد

لیالی قدر (جله، مهمم) - موضوع: سوره مبارکه قدر

جله، هینت - اتاد ائوت ۱۹/۰۳/۹۷

از مهم ترین اتفاقاتی که باید در دهه آخر ماه رمضان برای انسان رخ دهد این است که با نزدیک شدن به عید فطر احساس سبکی در فرد ایجاد شود. احساس کند که خداوند او را قبول و برای ملاقات با خودش آماده کرده است. ان شاء الله که این جلسات مقدماتی باشد برای آموزش گناهان و عاقبت بخیری ما.

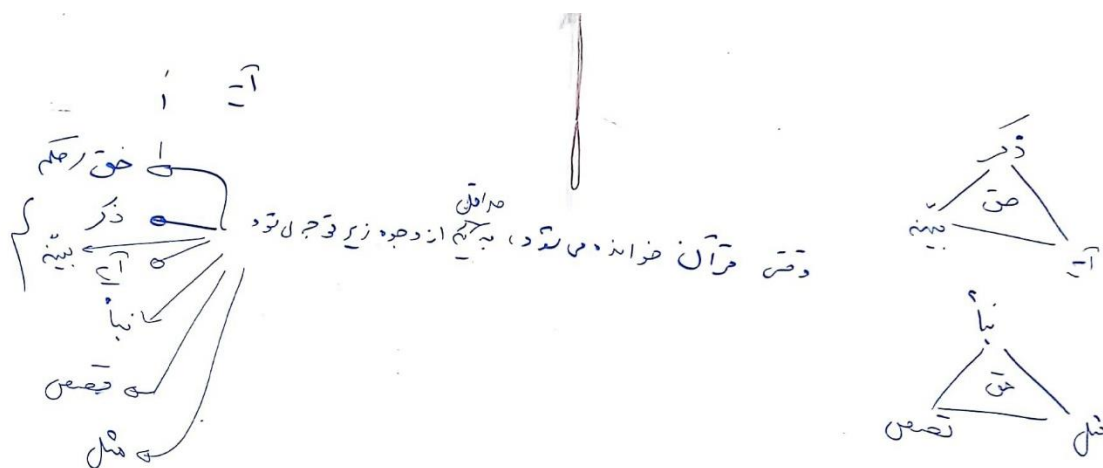
ان شاء الله این دعا که؛ خدایا اگر ما جزء شهدا و صلحاء نیستیم، اسم ما را جزء آنها قرار بده، برای ما محقق شود، صلواتی ختم بفرماید.

قبل از شروع بحث توضیحاتی در مورد نظام مؤلفه‌ای ارائه می‌دهیم. اگر مباحث را به صورت غیر مؤلفه‌ای هم کار کنیم، مطالب فهم می‌شود اما زمانی که مؤلفه‌ای کار می‌کنیم و می‌گوییم سه مؤلفه کتاب، فرقان و قرآن داریم و از سویی سه مؤلفه انزال، تنزیل و تنزل داریم، ضمن تقویت یادگیری، استفاده از مثلث قرآن نیز خیلی قوی می‌شود. اتفاقی در یک سطح به شکلی و در سطح دیگر به شکل دیگری رخ می‌دهد و این امکان وجود دارد که بین آنها مقایسه‌هایی انجام شود اما شرطش این است که در تناظرها مراعات داشته باشید؛ مثلاً اگر این طرف می‌گوییم تدبر، قرائت و تلاوت و آن طرف می‌گوییم کتاب، قرآن و فرقان، نباید این موارد را به یکدیگر نسبت دهیم. خود این نسبت دادن‌ها گاهی خطرناک است که برخی این کار را می‌دهند.

استفاده باید به صورت مستقل باشد؛ یعنی قواعد و قوانین هر دسته را به دست آوریم و بعد قواعد را با یکدیگر بسنجیم. در قرآن و کل ادبیات عرب و عربیت قرآن اکثر اوقات قاعده «اذ اجتمعها افتراقا» است؛ یعنی کتاب با قرآن و فرقان می‌آید، معناها جدا می‌شوند اما اگر کتاب آمد، باید بررسی کنید چون ممکن است معنای کتاب را داشته باشد و معنای فرقان و قرآن را نیز داشته باشد. «اذ اجتمعها افتراقا» وقتی با هم می‌آیند، معانی جدا می‌شوند اما زمانی که جدا جدا می‌آیند، ممکن است در معنای یکدیگر به کار روند. هیچ اشکالی نیز ندارد و این قوت بلاغتی قرآن است که یک کلمه می‌تواند بار بقیه کلمات را هم به دوش بکشد. به همین دلیل وقتی مؤلفه‌ای کار می‌کنید، باید

بتوانید مؤلفه‌ای هم تحلیل کنید و اگر تحلیل مؤلفه‌ای را بلد نباشید، حتما دچار برداشت‌های اشتباه خواهید شد. قصد داریم نظام مؤلفه‌ای مطرح شده در جلسه قبل را، تکمیل نمایم.

زمانی که قرآن می‌خوانید به اعتبار قرآنیّت، فرقانیت و کتابیت آن را می‌خوانید. در قرآن خواندن حداقل به یکی از وجوه زیر توجه می‌شود؛ یا به حق و حکمی که دارد یا به آیه از جهت اتصال به خدا و ذکر یا به آیه‌ای از جهت آن نباء و خبری که اخذ می‌کند یا یک جریان که به آن قصص می‌گویند که قصص را می‌خواند و یا قصص می‌گیرد یا از حالت مثل یا از حالت بیّنه و دلیل بودنش استفاده می‌شود و یا همه این موارد. هر آیه‌ای می‌تواند هر کدام از این اعتبارها را داشته باشد. این موارد خودشان جریانی را ایجاد می‌کنند. ذکر که می‌آید نوعا با آیه همراه می‌شود و بیّنه می‌دهد و این سه با هم طرح می‌شوند. اتصال که صورت می‌گیرد آیه هم خود را نشان می‌دهد و بعد از آن شکل بیّنه پیدا می‌کند. از سویی وقتی نباء می‌آید، نوعا حالت مثل و حالت قصص پیدا می‌کند. وقتی تعداد مؤلفه را زیاد و آن‌ها را پخش می‌کنیم، لازم است برای آن‌ها نظام جمعی در نظر بگیریم و در نظام جمع نباء، مثل و قصص با هم بررسی می‌شوند و ذکر، آیه و بیّنه نیز با یکدیگر. این موارد دو دسته می‌شوند و حق بین این دو به صورت مشترک قرار می‌گیرد.



اینکه توجه ما به آیات قرآن متعدد شود، بهره ما هم از آیات متعدد خواهد شد و این به فرد قدرت تمرکز روی متن می‌دهد. مکث یعنی وقوف پیدا کردن در یک سوره. برای وقوف در سوره می‌توان هر بار آیات آن را به نوعی خواند. سوره متناسب برای خواندن قرآن به وجه آیه‌ای و یاد گرفتن اینکه خواندن به وجه آیه‌ای چگونه است، «سوره جائیه» است. وقتی به وجه آیه‌ای می‌خوانید، به سمت غایات پیش می‌رود؛ مثلا می‌گویند «در خلق شما آیاتی

است برای مومنین» بنابراین فرد باید اقتضائاتی داشته باشد که بتواند از آن بهره ببرد. سوره جائیه محل ظهور آیات است. سوره‌های دارای حرف مقطعه مانند سوره‌های ص، مریم و اعراف را با دید ذکر بخوانید که البته بهترینش، سوره ص است. وجه ذکریت در سوره ص کامل توضیح داده شده است و در انتها نباء هم دارد.

اگر کسی خواست حقانیت قرآن را کار کند، به سراغ سوره رعد برود. بینه و بینات را تقریباً در سوره‌های مدنی می‌توان دید اما شاخص آنها سوره‌های آل عمران، بینه و نور است. همه انواع بینه در سوره نور آمده است. برای خواندن قرآن به سبک نبائی، سوره شعراء را بخوانید و برای قصص نیز سوره‌های قصص، یوسف، طه و برای تبیین وجه مثلیت می‌توان سوره روم را مطالعه کرد.

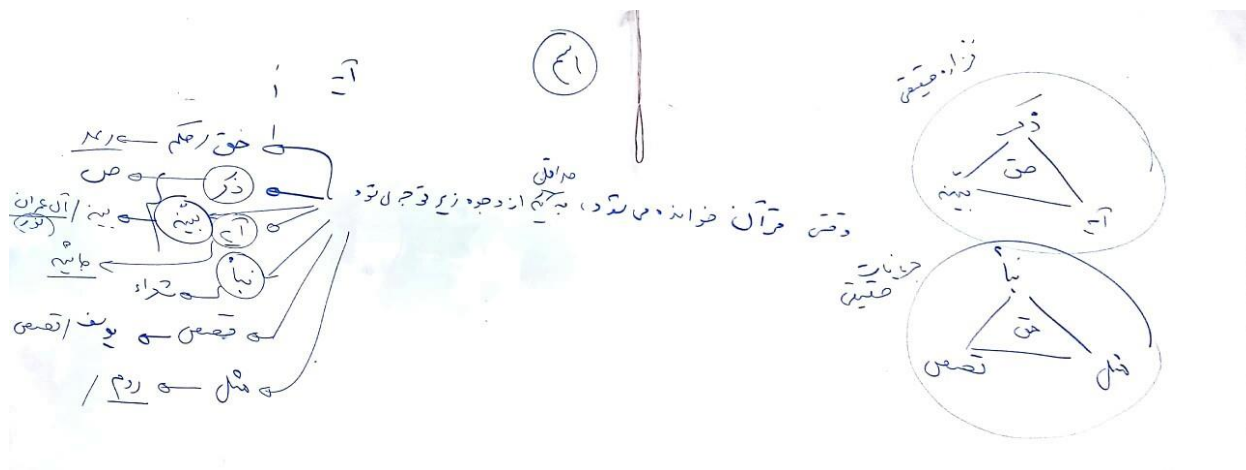
ذکر، اتصال و نباء، خبر امر مهم است و بینه روشنگری است. در قصص جریان عرضی است و در مثل جریان طولی است. نباء خبر می‌دهد و مثل طولی بالا می‌برد و قصص عرضی این کار را می‌کند. ذکر، آیه و بینه ماهیتشان گزاره‌های حقیقی است اما ماهیت نباء، قصص و مثل جریانات حقیقی است. یکی گزاره درست می‌کند و دیگری منظومه و پیوسته‌ای از گزاره‌ها را ارائه می‌دهد. ذکر، آیه و بینه به همدیگر شبیه می‌شوند.

جریان دیگری در قرآن وجود دارد جدای از همه این موارد، بحث جریان اسم الله که دارای هویت مستقلی در قرآن است. جریان اسم در قرآن به گونه‌ای است که گویی همه قرآن از ابتدا تا انتها تجلی اسماء است. هیچ چیزی در جریان کتاب نیست مگر اینکه نقشی از اسماء است که به وسیله برخی از اسماء نمایان می‌شود؛ مثلاً «بسم الله الرحمن الرحیم» این جریان را ظاهر کرده است.

سوره قدر تجلی چه اسمی است؟ سوره قدر تجلی اسم الله، رحمن و رحیم است. الله با جلوه رحمانیت و رحیمیت تجلی می‌یابد. سوره قدر از یک وجه و سوره توحید از وجهی دیگر، این اسماء را تجلی می‌دهد. وقتی می‌گوییم «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ...»^۱ به اسماء الحسنی جاری شده در سوره توجه می‌کنیم و اینکه در لیل القدر، اسم الله، رحمن و رحیم تجلی پیدا می‌کند. رحمانیت و رحیمیت خدا متجلی می‌شود. هر سوره‌ای «بسم الله الرحمن الرحیم» دارد و این یعنی هر سوره‌ای دستگاه مخصوص به خودش را دارد. اسم را باید مجزا کار کرد. اسم همان جاری شدن رحمانیت و رحیمیت متناسب با فیض وجود و متناسب با نیازهایی است که در انسان وجود دارد. یکی از سوره‌هایی که نزدیک‌ترین حالت را به اسم الله، رحمن، رحیم به خود می‌گیرد، سوره قدر است. کار اسم، تولید کردن نیاز است. سوره-

^۱ سوره قدر، آیه ۱

های حمد و توحید نیز اینگونه هستند. اسم، وجه نیاز انسان است و وجه نیاز با وجه قدر انسان تناسب پیدا می کند و متناسب با قدر جریان پیدا می کند.



آیاتی هم که از فعل خدا سخن به میان می آورند، تبدیل به صفت می شوند. صفت هم به اسم تبدیل می شود. یک فعل الله، یک صفت و یک اسم داریم. خصوصیت اسم این است که هر جایی که اسماء مطرح می شود، در عین حال که بالاترین قله را نشانه می رود، از نظر مفهومی پایین ترین بخش را نشانه می رود. چون یک سوی اسم، نیاز است و با استفاده از اسماء یک سوره می توان در آن سوره آسیب شناسی انجام داد؛ یعنی اگر کسی بگوید که چه کسی می تواند سوره قدر را درک کند، باید «بسم الله الرحمن الرحیم» جوابش را بدهد. یعنی کسی که بیشترین حظ را از رحمت برای خودش فراهم کند. اغلب مکان هایی که راجع به کارکردهای قرآن آمده است، می گوید «هدی» و «رحمت» و این وجه رحمانیت و رحیمیت است. «رحمانیت» روی وجودبخشی و «رحیمیت» روی هدایتبخشی قرار می گیرد. هدی و رحمت می شود رحمان و رحیم. «هدی» به منتهی می شود رحیمیت. رحمانیت را ما به وجه عمومی می گیریم اما در سوره مریم ثابت می کند وجود انبیاء صادر شده از رحمانیت خدا می باشد؛ یعنی تلقی ما از رحمانیت باید اصلاح شود.

در قرآن به نوعی با ذات کاری نداریم و همه فعل الله است چون کلام است. قرآن شما را به سمت ذات دلالت نمی دهد حتی صفات ذاتش که علم و قدرت است را فعلی مطرح می کند. خدا به کسی آدرس ذات خود را نمی دهد زیرا در ذات حیرت است. البته نزدیک ترین سوره به ذات خدا، سوره توحید است که از طریق نفی است و اثباتی نیست. نزدیکترین فضا به ذات خدا، سوره توحید است.

خواندن قرآن بر اساس اسم، نیاز به خوانش خاصی دارد. بخش‌هایی از این نحوه خوانش در کتاب تدبر مدنی و کتاب اسماء آمده است. قاعده کلی این است که هر قسمتی از قرآن را که می‌خوانید، باید این موارد را به مفهوم تبدیل کنید و مفهوم را در نظام خالقیت ببرید و از آن معنا در بیاورید و سپس معنا را به نزدیک‌ترین اسمش تبدیل کنید. برای هر بخش می‌توان اسماء را به دست آورد. این تکالیف خیلی ساده هستند و ان‌شاءالله زمانی گذرتان به آن می‌افتد.

سوره‌هایی مثل شعراء که انبایی است، آیات آخرش عشیره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را مطرح می‌کند و ایشان اعلام می‌کند که در عشیره خودش اول کسی که به اسلام گرایش پیدا کند، او خلیفه من است. جریان نباء از سوره شعراء کلید می‌خورد، به این نحو که شما رسول نیستید و شاهد رسول هستید، باید به رسول اعتماد کنید و بنابراین آن حکمی که ایشان توسط وحی دریافت می‌کند، در اثر این اعتماد به شما می‌رسد، باید آن را اجرا کنید. اما خود این جریان مجموعه آداب‌دانی‌ها را لازم دارد که سوره‌های طواسین سیرشان اینگونه است. انسانی به حقیقتی دست پیدا می‌کند و شما به اعتبار حقیقتی که یک نفر به آن دست پیدا کرده است، به دنبال او می‌روید. مثل جریان بلقیس که با حضرت سلیمان (علیه السلام) مواجه می‌شود و در نهایت قدرت خود را به سلیمان (علیه السلام) واگذار کرد و طبق حضرت سلیمان (علیه السلام) عمل کرد و تابع نعل به نعل شد و از زنان بزرگ اسلام گردید. به خودش وحی نمی‌شود اما از او تبعیت می‌کند.

بحث امشب در مورد ليله القدر است که از مباحث پر رمز قرآنی می‌باشد و در سوره دخان آمده است اما در بقیه موارد به این معنا نیامده است. بحث دیگر هم، بحث تنزل ملائکه و روح است.

قبل از اینکه ليله القدر را بگوییم باید توجه شما را به نکته‌ای جلب کنم. اینکه خداوند ساختار حیات انسان را به چه شکلی قرار داده است. بهتر است ابتدا از این موضوع ذهنیتی در ما شکل بگیرد و از داستان هبوط آغاز کنیم. از علم الاسماء شروع کنیم و البته چون شما قبلاً مطالعه کرده‌اید، وارد این بحث نمی‌شویم. هبوط اتفاق افتاد و قضاهایی رانده شد و ابلیس نیز به عنوان موجود اغواکننده انسان و هدایت و ضلالتی برای انسان رقم خورد.

ابتدای سوره شعراء ساختار خلقت را بیان می‌کند و این مهم است، چون می‌خواهیم در مورد شب قدر صحبت کنیم باید درباره ساختار حیات انسان مطالبی را بدانیم و مبنایی داشته باشیم.

سوره شعراء در حوزه فلسفه وحی، سوره بسیار مهمی است. اینکه به چه کسی وحی می‌شود، اقتضائات دریافت وحی و قلب سلیم، بحث غی و رشد و اینکه انسان در اجتماعش و در خودش سیر رشد دارد، در این سوره آمده است. سوره پر رمز و راز و فوق العاده‌ای است.

▪ سوره مبارکه شعراء

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٣﴾

در این آیه خدای نکرده پیامبر (صلی الله علیه و اله و سلم) را تویخ نمی‌کند بلکه همراهی می‌کند که به واسطه عدم ایمان عده‌ای، پیامبر حالت بخوع پیدا می‌کند. بخوع حالت دق کردن است؛ از غصه به حد انفجار رسیدن.

إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ﴿٤﴾

می‌شد و می‌شود که آیه‌ای از آسمان نازل شود که این افراد از روی اضطراب ایمان بیاورند و بفهمند که خدا خدای واحدی است و همه ایمان بیاورند. خدا می‌گوید «إِنْ» و «لَوْ» نمی‌گوید. چون در مواردی چنین کارهایی هم انجام داده است. مثلاً عصای حضرت موسی (علیه السلام) را اژدها کرد و همه به سجده افتادند و یا رود نیل را باز کرد. یا تولد حضرت عیسی (علیه السلام) نمونه‌ای دیگر از این نوع کارها می‌باشد. اما خداوند این مسیر را برای هدایت برگزیده است. این سوره، سوره مقتل قرآن است. اذن و اجازه دادیم که نظام عالم در خودش قتل اولیاءاش را ببیند اما این افراد به اجبار آیه یعنی معجزه، ایمان نیاورند بلکه با فعال شدن ساختارهای فکریشان بدون کم‌ترین اجبار و فشار ایمان بیاورند و این سازه عالم است. خدا با این آیه، اذن قتل همه انبیاء را صادر کرده است و می‌داند که همه انبیاء با این آیه به نوعی شهید شده‌اند.

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ ﴿٥﴾

فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٦﴾

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿٧﴾

اگر بخواهیم بگوییم مشکل انسان‌ها چیست، باید بگوییم تنها یک مشکل دارند و آن این است که به زمین نگاه نکرده‌اند که چگونه از هر صنفی در آن رویانیده‌ایم. اگر در زمین می‌نگریستند و مقابله و اعراض نمی‌کردند، همه

کارهایشان درست می‌شد و می‌دیدند که زمین پتانسیل رویش گیاه دارد و آب هم که می‌ریزند این دانه بالا می‌آید و رویش پیدا می‌کند. اگر فقط همین را می‌دانستند، از ذکر اعراض نمی‌کردند.

در واقع بزرگ‌ترین معجزه عالم، طلوع صبح است و اگر خدا بخواهد اثبات کند، خدایی‌اش را همین یک معجزه کافی است. مگر اینکه نفهمید این طلوع یعنی چه! خدا در سوره یس به چند مورد از این موارد اشاره کرده است اما در اینجا رویش گیاه را بیان کرده است. ساختار فکری انسان با فرض‌ها بزرگ می‌شود و همه انسان‌ها فکر می‌کنند که رویش گیاه و طلوع آفتاب، طبیعی است.

خدا می‌گوید خیالتان راحت! ما پیامبر و ائمه (علیهم السلام اجمعین) را خرج معجزه نمی‌کنیم. اگر کسی در عالم نگاه کرد و این معجزات را دید، قلبش سلیم می‌شود و آیات را انکار نمی‌کند.

خیلی چیزها در این عالم هست که اگر امکانش نبود، زندگی ممکن نمی‌شد. فرضاً اگر همین آب امکان تبخیر نداشت، زندگی شاید غیر ممکن می‌شد.

اولین نکته این است که برای درک شب قدر، انسان باید سازه عالم را ببیند.

آیات سوره رعد را هم ببینیم.

▪ سوره مبارکه رعد

الْمَرِّ تَلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١﴾

جایگاه سوره رعد در بین سوره‌های الر همانند جایگاه سوره شوری در بین حوامیم است. همانگونه که سوره مبارکه شوری در بین سور حوامیم در قله قرار دارد، سوره رعد هم در بین سور الر در قله قرار دارد. در حروف مقطعه هر دو، حروف اضافی وجود دارد.

در آیه ۳ سوره شعراء «أَلَا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»، به صورت صفت آمده است و در اینجا «لَا يُؤْمِنُونَ» است و مضارع آمده است. اینجا به پیوسته بودن اشاره دارد و صفت نیست. شب‌های قدر می‌آید و این افراد باز هم ایمان نمی‌آورند.

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ﴿٢﴾

خدا انتظارش این است که وقتی انسان این چنین آیاتی را می‌بیند، دیگر تقاضای آیه نکند. آسمان را می‌بیند که به زمین نمی‌افتد، این معجزه است. نه خود آسمان می‌افتد و نه هیچ کدام از اجرامش. شمس و قمر هم مسخر انسان است و دقیقاً می‌تواند بفهمد با آن‌ها چگونه کار کند و می‌تواند چندین محصول با این علم بدست آوردند. این را «تسخیر» گویند. آنقدر این نظم دقیق است که انسان می‌توان مبنای تسخیرش را خورشید و قمر قرار دهد.

انتظار می‌رفت که وقتی به آسمان نگاه می‌کردید، می‌فهمیدید که خدایی دارید و لقاء پروردگار برایتان یقینی می‌شد؛ یعنی خدایی که آسمان را با این همه هیبت نگه داشته است، مرا فراموش می‌کند و من نمی‌توانم با او ارتباط برقرار کنم؟! این خدا خیلی بزرگ است و از حرف زدن با من عاجز نیست و یقیناً با خدا می‌توان ارتباط داشت.

ما در مورد شب قدر و تقدیرات حرف می‌زنیم.

وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٣﴾

بنده هیچ سوره‌ای را در تبیین نظام تقدیرات عالم، شبیه سوره رعد ندیده‌ام و هر کدام از این موارد را که می‌گوید مولفه‌های تقدیر است. فرض کنید جایی که کوه باشد، زندگی مردم اطراف آن بسیار متفاوت می‌شود. اقلیم‌های مختلف و شرایط مختلف ایجاد می‌کند. اطراف البرز این چنین است. یک طرف جنگل می‌شود و یک طرف خشک.

وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَغَيْرُ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفِّصِلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٤﴾

اگر قبلی‌ها را ندیده‌اید، این را می‌توانید ببینید. وقتی در دل طبیعت نگاه می‌کنید «وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ» است. جالب است هر دو هم از یک آب استفاده می‌کنند اما برخی خرما می‌شوند و برخی انگور.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٦﴾

«قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ»، مثل اینکه بگوییم این میز به کسی وفا نکرده است و اگر قبلی‌ها نمی‌رفتند، تو هم در پشت آن نمی‌نشستی.

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ﴿٧﴾

این افراد می‌گویند چرا پیامبر معجزه نمی‌آورد؟ پاسخ این است که بنا نیست تو معجزه بیاوری، تو فقط هشدار می‌دهی.

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيصُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ ﴿٨﴾

از اینجا بحث مقدار موضوعیت پیدا می‌کند و دلیلش این است که خداوند علیم و قدیر مطلق است و اینکه نزد او همه چیز به مقدار است. جعل قدر و مقدار برای هر چیزی اساس حقایقی است که در عالم خلق در جریان است. یعنی حتی قوتی که در رحم توسط طفل جذب می‌شود را هم حساب کرده است. هر چیزی مقدار دارد، قابل اندازه‌گیری است اما ممکن است ما ابزار سنجش آن را نداشته باشیم. کم و زیاد شدن هورمون‌ها در هنگام بچه‌داری و امثال آن. به هر حال آن چیزی که مهم است این است که در نظامی قرار گرفته‌ایم که هر چیزی در آن قابل اندازه‌گیری است و این یک ساحت تکوین و یک ساحت تشریح پیدا می‌کند. انسان به وسیله ساختار فکری‌اش مقادیر را به هم می‌ریزد. بر اساس عملکردها و تغییرات فرد، مقدراتی که برای خود اختصاص می‌دهد را تغییر می‌دهد. مثلاً گناه می‌کند، خشکسالی می‌شود یا گناه خاصی می‌کند و بلای خاصی نازل می‌شود. انسان اجازه دارد در این دستگاه دخل و تصرف کند.

عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ ﴿٩﴾

هر کدام از این موارد را که انسان می‌خواند، در ادعیه اهل بیت (علیهم السلام) همه به دعا تبدیل می‌شوند. وقتی انسان موحد متوجه می‌شود که می‌تواند در این مقادیر اثر بگذارد، دعا برایش مهم می‌شود. صفت «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ» و اسم «الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ» برایش مهم می‌شود.

سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَأَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ ﴿١٠﴾

این موارد طعنه زدن‌های قرآن است و خیلی سخت است. خدای شما چه خدایی است که وقتی درگوشی حرف می‌زنید، نمی‌شنود؟! وقتی در جایی مخفی می‌شوید، نمی‌بیند؟! وقتی می‌روید مکه خدا آنجا هست ولی اینجا نیست؟! گاهی انسان که حتی موحد است حرف‌هایی می‌زند که خیلی جالب نیست. علم خدا کم و زیاد نمی‌شود. برایش خفی و آشکار فرقی ندارد.

لَهُ مَعْقَبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ ﴿١١﴾

این موارد از مصادیق ایمان به غیب است. این آیه را به دو شکل می‌توان خواند؛ یکی اینکه خداوند مقدرات شایسته‌ای را برای انسان قرار داده است، آن را تغییر نده. برخی هم مدل دیگری می‌خوانند که تغییر در امت‌ها ایجاد نمی‌شود تا شما در خود تغییر دهید. اما ظاهر آیه به حالت اول بیشتر برمی‌گردد. «لَهُ مَعْقَبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ» یعنی انسان از همه جوانب مراقب دارد. بنا نیست مقدراتش تغییر کند. سبک زندگی را موحدانه کن و تغییر نده. این آیاتی را که می‌توان به دو شکل خواند، از لطایف قرآن است.

کار ملائکه اجرای امر است. اگر کاری کردی که ملکی رفت، یعنی در چاه افتاده‌ای و نباید چنین کرد که ملائکه بروند. کار ملک، فقط اجرای امر است و هیچ تصویری از خوشحالی و ناراحتی شما ندارد. ماموریت را از جانب خدا اخذ کرده است.

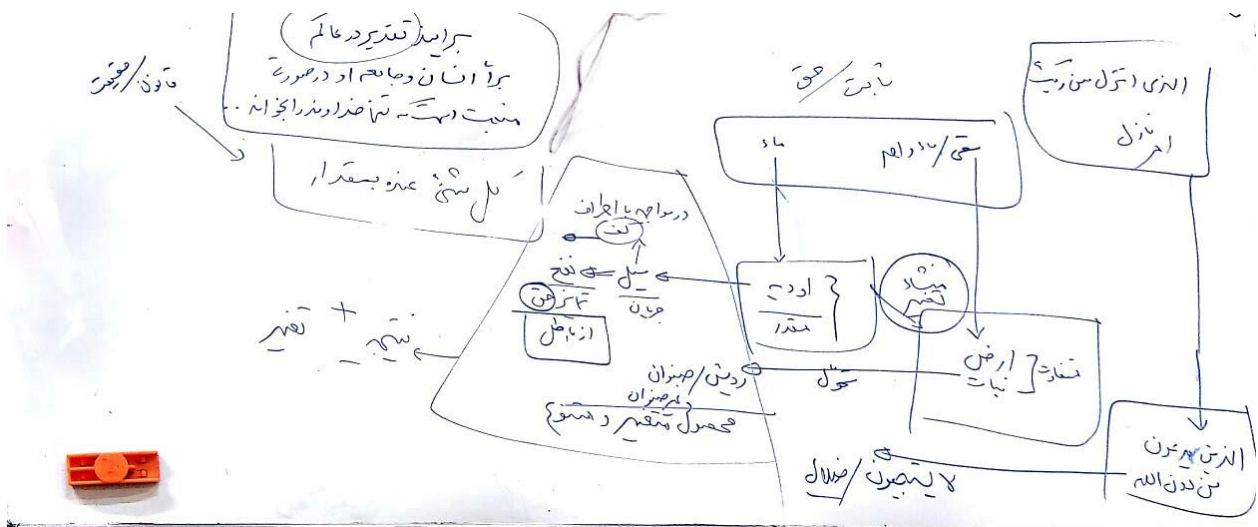
أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ ﴿١٧﴾

حواستان به آیه‌ای که در سوره شعراء خواند شد، باشد. گفتند اگر انسان‌ها به آیه رجوع می‌کردند، نه از ذکر اعراض می‌کردند و نه استهزاء می‌کردند. آب از آسمان می‌ریزد و در دامنه‌ها و به اندازه در آن‌ها قرار می‌گیرد. قرار گرفتن بارش به اندازه «أودیه» بستگی دارد. حالا شروع به حرکت می‌کند هم آب وجود دارد و هم کف روی آب.

بحث قدر را مطرح می کند، قدر به بالا و نزولات مربوط نمی شود، به آن چیزی که در «اودیه» جا می گیرد، بستگی دارد. جریان آب و کف پیدا می شود. کف هیچ گاه ماهیت و منفعتی ندارد. آب است که نفع دارد.

«كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ»^۲ این می شود قانونش. قدر به مخلوق باز می گردد. ماء، «اودیه» و سیل داریم. قدر مربوط به این است. جریان ماء شکل می گیرد و در مفهوم باطل، کف هم ایجاد می شود؛ یعنی هر سیلی در مواجهه با اطراف کف هم پیدا می کند. خداوند کفار و یا هر گناه و یا هر چیز غیر حقی را به کف روی آب تشبیه کرده است.

أرض، نبات و رویش. زمین و ماء آن یکسان است اما رویش متفاوت و متنوع می شود. ماء واحد است اما «اودیه»، مقدار و نبات، منشاء تغییر می شوند و در نهایت نتیجه مثبت و منفی تغییر را خواهیم داشت. تغییر همان تحول است.



نتیجه بحث این می شود که امری نازل می گردد و می شود «الذی أنزل إليك من ربك»^۳ و در پایین می شود «الذین يدعون من دون الله»^۴. در سوره می گوید «لا يستجيبون»^۵ و در ضلال قرار می گیرند. کافی است «يدعون من دون الله» شود. همان امری که برایش نازل می گردد، ضلالتش می شود. برآیند تقدیر در عالم برای انسان و جامعه او در صورتی مثبت است که تنها خداوند را بخواند و البته خصوصیتی که در سوره حق می گوید. اگر او را نخواند، حتما برای او منفی خواهد بود.

^۲ سوره رعد، آیه ۸

^۳ همان، آیه ۱

^۴ سوره انعام، آیه ۱۰۸

^۵ سوره رعد، آیه ۱۴

برآیند تقدیر در عالم و مثبت و منفی بودنش دقیقاً وابسته به متغیر وجودی انسان است. این خیلی حرف خطرناکی است.

یکی از کارکردهای سوره رعد معرفی «يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» است.

بحث ليله القدر اینگونه می شود که خداوند شبی را قرار داده است که مقدرات انسان در آن شب تعیین می شود و خصوصیت این مقدرات تنها برای کسانی خوشایند است که در راستای دعوت الهی باشند. این قاعده تقدیر است.

لَيْلَةُ الْقَدْرِ
سَبَّحَ الْمَقْدَرَاتِ اِنَّ كَدْرًا فِيهَا
تَقْدِيرٌ يَوْمَ تُنْفَخُ السُّجُودُ اِنَّ مَقْدَرَاتِ
سَهَابٍ بِرَأْسِ الْغُرُفِ اِنَّهَا لَهِيَ الْاَهْلُ
دَرْرًا لَهَا دَعْوَتُ الْاِهْلِ بِالسُّجُودِ

اگر بنا باشد طبق این مدل، بتوان از شب قدر بهره مثبتی برد، این است که انسان «يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ»^۶ شود. همان کاری را بکند که «يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» نشود. اینکه آب چه اتفاقاتی را برایش رقم بزند، دیگر در دست او نیست. گویی به انسان بگویند تو فقط یک کار باید انجام دهی و آن هم اینکه مبدأ میل را اتصال به خدا قرار دهی و دیگر بقیه کارها را خودش می کند. درخت خرما وقتی خرما می دهد، خرما می دهد! و دیگری می شود انگور و دیگر بر سر این تفاوتها چانه نمی زنند! اما ما بر روی تعیین نوع رویش دست می گذاریم. در صورتی که این محصول است. بالاترین کاری که باید انجام دهیم، فعالسازی نیاز به خدا و فعالسازی دعا و توجه نسبت به او می باشد. این همه تغییرات را به طور طبیعی به سمت مثبت جهت دار می کند.

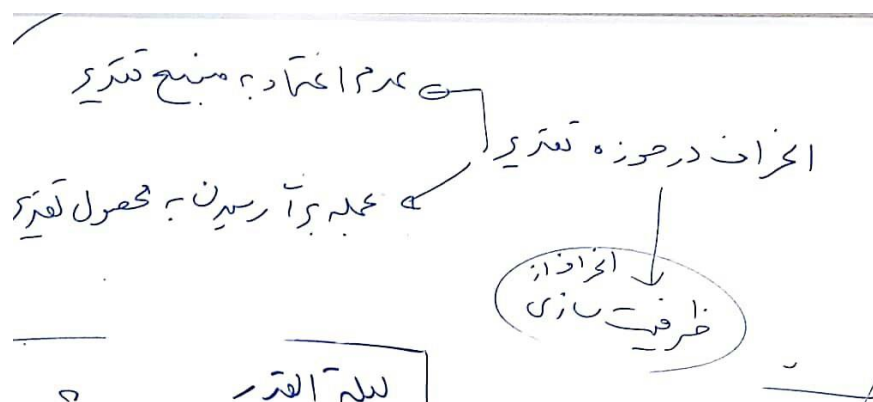
در مورد ملائکه و روح، بخشی در رساله علامه طباطبایی (رحمه الله) آمده است که خیلی خوب است، آن را مطالعه کنید.

^۶ همان، آیه ۲۱

لطفا نیازهایتان را مراقبت کنید تا افزایش پیدا کند و جهت آن به غیر خدا میل پیدا نکند. از نیازمندتر شدن نهراسید! اما از اینکه آن نیاز به سمت غیر خدا معطوف شود، بسیار هراس داشته باشید. زیرا هر تقدیری که بشود و نیاز به سمت غیر خدا باشد، بر آیندش هلاکت است.

در مورد افزایش نیاز باید تفکر کرد؟ چگونه پر مسئله و پر سوال شویم؟ نیازسازی به چه وسیله‌ای اتفاق می‌افتد؟ معطوف کردن آن نیازها به سمت خدا به چه صورت اتفاق می‌افتد؟

انسان‌ها دو انحراف در حوزه تقدیر پیدا می‌کنند؛ یکی عدم اعتماد به منبع تقدیر و دیگری عجله برای رسیدن به محصول تقدیر. در هر دو مورد، سوره رعد توضیح می‌دهد.



انسان باید متوجه ظرفیت‌های خودش باشد و با این موارد کاری نداشته باشد.

شما الان در مورد جامعه و زندگی‌تان، چه نیازهای فعالی دارید که می‌توانید این موارد را لیست کنید؟ نیازها را چگونه می‌توان توسعه داد؟

نیازسازی محصول مشاهده نواقص در جامعه و نیز دیدن ایده‌آل‌ها است. نیازسازی ناظر به توان‌مندی‌های خود و خرج این توانمندیها در عرصه زندگی است. شما به چه چیزهایی برخورد کرده‌اید؟ چه نیازهایی در شما ایجاد شده است؟ چرا نیازهایتان را بیشتر نکرده‌اید؟

سوره رعد، سوره امیرالمومنین علی (علیه السلام) است و نیز آیات آخر سوره.

انسان‌ها میزان دریافت‌شان از حقایق و ذکر وابسته به میزان نیاز و توجه‌شان به رافع نیاز است. یکی از کارهای ما این است که از یک حیث فقط نیاز تولید کنیم و از سویی توجه‌مان را به رافع نیاز جلب کنیم.

اگر خود را مثل یک بچه اول ابتدایی فرض کنم و به جایی بروم که تازه تمایز شروع به رشد می‌کند و به سراغ نیازهایم می‌روم و طبیعی‌ترین حالات خود را می‌بینم. پدر می‌خواهم، مادر می‌خواهم و همین خرد خرد نوشتن نیازها و عمیق کردن آن، فرد را تحت تاثیر قرار داده و او را آتش می‌زند! فقط پدر باشد، دیگر هیچ، نمی‌خواهم! بدین شکل نیازهایم را کالیبره (به حالت استاندارد در آوردن) می‌کنم چون می‌بینم من خیلی چیزها را فراموش کرده‌ام و زندگی مرا از نیازهای اصلی‌ام جدا کرده است. لذا اگر کسی در کربلا امام حسین (علیه السلام) را رها نکرد، محصول همین جمله بود که من پدر می‌خواهم و بدون او نمی‌توانم زندگی کنم. کسی که خود را جدا کرد، به همین گزاره ابتدایی توجه نکرد. در واقع شب قدر سالگرد فعال‌سازی نیازهای حقیقی و پیرایش از نیازهای غیرواقعی است.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات